



۸۴۶

- بناتریس آنده : آخرین ساعت های زندگی پدرم
- آخرین روز شیلی در حکومت آنده
- آخرین نطق آنده
- پابلو نرودا : آنده
- ویکتور خارا : استادیوم شیلی



آخرین ساعت‌های زندگی پدرم

(متن سخنرانی بناتریس، جوانترین دختر سالوادور آلنده)

[خطاب به مردم کوبا، در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۳]

يك هدف دیگر تبلیغات دروغینی که خونتای فاشیست در سراسر جهان تدارك دیده و با حمایت امپریالیسم آمریکا اجرا می‌کند، کشیدن پرده ابهام بر وقایعی است که در کاخ لاموندا، آخرین سنگر پرزیدنت آلنده رخ داد.

من به این جا آمده‌ام تا به شما بگویم که چگونه رئیس جمهوری شیلی، تفنگ در دست تا واپسین لحظه جنگید و تا آخرین نفس از قدرتی که مردم به او تفویض کرده بودند دفاع کرد - قدرتی برای دفاع از انقلاب شیلی، قدرتی برای سوسیالیزم.

پدرم، پرزیدنت سالوادور آلنده، همچون سربازی انقلابی بر اثر تیراندازی دشمن در سنگر نبرد از پای در آمد بی آن که لحظه‌ئی به تسلیم بیندیشد، با اعتماد کامل به خود، و با خوشبینی کسی که ایمان دارد مردم شیلی بر مشکلات چیره خواهند شد و تا پیروزی نهائی و کامل بی‌امان خواهند جنگید. او با ایمان تزلزل‌ناپذیر به نیروی مردم جان داد، آگاه از مفهوم تاریخی جان دادن در راه آرمان رنجبران و تهیدستان وطنش.

در سراسر يك ماهه پیش از کودتای یازدهم سپتامبر، ما همواره تحت نظر بودیم و در وضعی ناآرام به سر می‌بردیم. روزی نمی‌گذشت که شایعات گوناگون تازه‌ئی در مورد قیام در ارتش یا وقوع کودتا منتشر نشود. تا این که سرانجام روز سه‌شنبه یازدهم سپتامبر، خبر ناگوار وقوع کودتا را دریافت کردیم. به ما گفتند که رئیس جمهوری صبح زود عازم کاخ مقرر رسمی خود شده است، و ما نیز بی آن که از اهمیت آن چه داشت روی می‌داد خبر داشته باشیم راهی آن جا شدیم.

در راه کاخ لاموندا بود که پس از گذشتن از موانع و سنگرهای که

تفنگداران (کارابینه‌رُس) بر سر راه کاخ برپا کرده بودند، و پس از مشاهده رفتار خصمانه آنان، رفته رفته به وخامت اوضاع پی بردیم. تقریباً ده دقیقه به‌تأخیر مانده بود که به کاخ رسیدیم. آن دسته از تفنگداران که وظیفه‌شان محافظت از کاخ بود هنوز در آستانه در ورودی مستقر بودند. با وجود این پیش از ورود به ساختمان بعضی از آنان را می‌دیدیم که یا تسلیم می‌شدند و یا به کودتاجیان می‌پیوستند. در داخل کاخ، بی‌درنگ دریافتیم که حقیقتاً کودتای تمام عیاری در شرف وقوع است که هر سه شاخه نیروهای مسلح و تفنگداران در آن شرکت دارند.

در درون ساختمان کاخ، جنگ را تدارک می‌دیدند. گروهی بیش از معمول از محافظان شخصی رئیس جمهوری سنگرهای نبرد را برپا کرده و اکنون در اطراف او حلقه زده بودند. چند سلاح سنگینی که در داخل کاخ بود میان آنان توزیع شده بود. علاوه بر این، گروهی از افراد «بازرسی ویژه» نیز که همیشه با گارد محافظ ریاست جمهوری همکاری نزدیک داشتند در آن حوالی دیده می‌شدند.

تعدادی از وزیران، معاونان وزارتخانه‌ها، وزیران پیشین، تکتسین‌ها و خدمه کاخ و خبرنگاران رادیو و روزنامه‌ها نیز حضور داشتند. هم چنین پزشکان، پرستاران مرد و کارمندان اداری کاخ لاموندا، و خلاصه همه کسانی که نمی‌خواستند آئنده را تنها بگذارند، و ترجیح می‌دادند در سنگر او بچنگند. و بالاخره، نزدیک‌ترین اعضای دفتر ریاست جمهوری که یازده‌تاشان زن بودند نیز در آن جا بودند.

من آن روز پدرم را برای نخستین بار وقتی دیدم که می‌خواستیم مطلب یکی از تلفن‌هایی را که مرتباً به کاخ می‌شد به اطلاعش برسانم. آرام و مسلط بر اعصاب خود به گزارشات گوناگونی که می‌رسید گوش می‌داد و پاسخ‌ها یا دستوراتی صادر می‌کرد که جای هیچ گونه تردید یا مخالفتی برای اطرافیان باقی نمی‌گذاشت.

شخصاً مواضع نبرد را بازرسی کرده بود. - و پس از آن هم چندین بار بازرسی کرد. - و حتی در چند مورد توصیه کرده بود که زاویه آتش چند تن از هم‌زمان برای تأثیر بیش‌تر تصحیح شود. چیزی نگذشت که پیاده نظام و توپخانه و تانک‌های کودتاجیان کاخ ریاست جمهوری را از همه سو زیر آتش گرفتند و همسنگرهای ما نیز متقابلاً به آن‌ها پاسخ

گفتند.

به‌ما گفتند که صبح آن روز جوخه‌های نظامی گولپستانس چندین بار به رئیس جمهوری پیشنهاد کرده‌اند که تسلیم شود، لیکن او هر بار قاطعانه و بی‌درنگ اولتیماتوم آن‌ها را رد کرده بود. هرگز ندیدم که لحظه‌نی تردید به‌خود راه دهد. برعکس، همواره تصمیم خود دایر بر ایستادگی و مقابله و جنگ تا آخرین نفس را به‌ارتش خائنی که آن‌ها را با نام واقعی‌شان یعنی «فاشیست‌ها» می‌خواند، تأکید کرده بود و اکنون عملاً نشان می‌داد که بدان تصمیم عمل می‌کند. از سوی دیگر دریافتم که در طول نخستین ساعات روز شخصیت‌های بسیاری از جبهه اتحاد مردمی و جنبش انقلابی چپ به‌دیدن او آمده عزم خود را دایر به‌ادامه نبرد به‌اطلاعش رسانده بودند.

یکی از ژنرال‌های خائن به‌نام بانزا چندین بار به‌ملاقات او آمد. به‌ما گفتند از طرف همدستانش به‌رئیس جمهوری پیشنهاد کرده است هواپیمائی در اختیار آئنده و خانواده و دستیاران و هم‌زمانش بگذارند که آن‌ها را به‌هر جا که خواسته باشند برساند. پدرم پاسخ داده بود که خائنانی چون بانزا و همدستانش نمی‌توانند درک کنند که يك انسان با شرف چگونه موجودی است. و او را با خشم و خروشی باورناکردنی از اتاق خود بیرون انداخته دشنام‌هایی تشارش کرده بود که من نمی‌توانم تکرار کنم.

رئیس جمهوری تدارك يك درگیری دوازمذت را می‌دید. دائماً این سو و آن سو می‌رفت، دستور بازرسی پناهگاه‌های امن‌تری را صادر می‌کرد که بتواند مدافعان را از حمله‌های هوایی آینده مصون بدارد. اصرار داشت که ذخیره غذا و آب را به‌اطلاعش برسانند. به‌گروه پزشکی دستور داد بخش جراحی را برای پذیرائی مجروحان آماده کند. به‌یکی از رزمندگان دستور داد زنان را گردآورد، به‌جای امنی منتقل کند و از آنان بخواهد که برای ترك کاخ آماده شوند. سپس دستور اکید داد که بی‌درنگ اسنادی را که ممکن بود دیگر انقلابیون را به‌مخاطره افکند بسوزانند، حتی اسناد شخصی خودش را. سه هم‌رزم را که دو تن‌شان زن بودند به‌مأموریتی در خارج کاخ فرستاد که مربوط به‌آینده نهضت مقاومت بود.

آن گاه به ما گفتند که گارد محافظ کاخ به خونتای فاشیست پیوسته است. من فقط يك بار توانستم با پدرم در خلوت صحبت کنم. تأکید کرد که تا آخرین لحظه خواهد جنگید، و در این حال کاملاً برایش روشن بود که پایان کار چه می تواند باشد. با این همه می خواست چنان عمل کند که نبرد به بایسته ترین شکل انجام گیرد، و این امر در آن شرایط نامساعد البته بسیار دشوار بود. پدرم گفت می داند که تنها راه او، به مثابه يك انسان انقلابی و رئیس قانونی کشور، پایداری کردن در دفاع از مقامی است که مردم شبلی بدو تفویض کرده اند. می گفت با تسلیم نشدن و میدان مبارزه را خالی نکردن دست نظامی های فاشیست خیانت پیشه را رو خواهد کرد. تنها از بابت زنان داخل کاخ و دخترش ایزابل نگران بود. می خواست همه ما از کاخ خارج شویم و سخت مایل بود که به نحوی از حال مادرمان خبری به دست آریم، چرا که مادر در لوتاس مورد بود، و می دانستیم که در آنجا نیز جنگ در گرفته است.

پدرم به من گفت فرا رسیدن لحظه حاضر دست کم از يك جهت باری را از دوش او برداشته است، زیرا با این ترتیب، دیگر موضوع کاملاً روشن شده و او را از موقعیت ناهنجاری که اخیراً گرفتار آن شده بود نجات داده است. و برای ابضاح منظور خود گفت در حالی که او رئیس جمهور منتخب مردم است، نیروهای مسلح به دستاویز «قانون کنترل سلاح» به سرکوب و آزار کارگران پرداخته به کارخانه ها یورش می بردند، و این موضوع، اگر اشتهاها از چشم او دیده می شد می توانست برای کارگران انقلابی بسیار مایوس کننده باشد. این مطلب را پیش از این هم به من گفته بود.

روحیه فوق العاده ای داشت و مشتاقانه در انتظار شروع درگیری بود. گفتارش نشان دهنده نگرشی بسیار خونسردانه به وقایع بود و نمایشگر استنباطی روشن از مسیری که تلاش انقلابی به ناچار می بایست در پیش گیرد.

می گفت مهم ترین موضوع، رهبری سیاسی آینده است که باید ایجاد کادر رهبری متحدی را برای تمام نیروهای انقلابی تضمین کند، زیرا کارگران و زحمتکشان در این شرایط به يك رهبری سیاسی یکپارچه نیاز

دارند. و به همین دلیل بود که نمی‌خواست اطرافیانش بیهوده فداکاری کنند و جان خود را به‌خطر افکنند. وجود آنها را برای آینده لازم می‌شمرد. مساعی انقلابیون در آینده می‌بایست مصروف به‌دست آوردن يك رهبری سیاسی متحد شود تا جنبش مقاومت را که هم در آن روز سیاه نطفه می‌بست هدایت کند، و این کار البته نیازمند مردان سیاسی روشن‌بین بود. آنان موظف بودند حیات خود را به‌سود شیلی حفظ کنند. به‌وزیران و سایر اعضای کادر خود که در سالن توسکا اجتماع کرده بودند نیز این نکته را گوشزد کرد. عزم خود را به‌دفاع از قدرت ریاست جمهوری حتی با نثار جان خود مورد تأکید قرار داد و از آنها به‌خاطر همراهی‌شان در سه سال گذشته سپاسگزاری کرد. آن گاه به‌افراد مسلح دستور داد به‌مواضع خود باز گردند، و از افراد غیرمسلح خواست در معیت او به‌دیدن زنان بروند و بکشند که به‌آنها بقبولانند که لازم است هر چه زودتر کاخ لاموندا را ترک کنند، زیرا در جایی که مسئله بسیار مهم و حیاتی سازماندهی و رهبری طبقه کارگر مطرح باشد، دیگر جایی برای فداکاری بیهوده وجود نخواهد داشت.

این آخرین دیدار من بود با یکی از دوستان، نزدیک‌ترین دستیار رئیس جمهوری و یکی از هم‌زمان انقلاب کوبا، یعنی آگوستو اولیوارز که تفنگ در دست رهسپار خط مقدم نبرد بود. زنان و دیگر هم‌زمان، واپسین دقایق را کنار بخش جراحی به‌داری کاخ، در زیرزمین کوچکی که انبار نوشت‌افزار بود گذرانندند. رئیس جمهوری هم با کلاه‌خود زیتونی‌رنگ خود به‌آنان پیوست. تفنگ خودکار «ا.ک.»ی در دست داشت که فیدل به‌او هدیه کرده بود و این عبارت رویش خوانده می‌شد: «تقدیم به‌رفیق هم‌زمین».

کمی بعد بمب‌ها باریدن گرفت. هواپیماها در ارتفاع بسیار کمی پرواز می‌کردند. پدر، با لحنی بسیار استوار، فرمان خروج فوری و بی‌درنگ ما را از کاخ صادر کرد. با يك يك‌مان به‌گفت‌وگو پرداخت و توضیح داد که وجود ما در خارج از کاخ در به‌ثمر رساندن تعهد انقلابی‌مان مفیدتر خواهد بود و بار دیگر تأکید کرد که نکته مهم برای مردم شیلی تشکل، اتحاد، و رهبری سیاسی است. مرا از این که با وجود بارداری تا آن لحظه در آن جا مانده‌ام نکوهش کرد و گفت وظیفه انقلابی اکنون من

حکم می‌کند که بدون لحظه‌نی تأمل همراه هم‌زمان سفارت کوبا کاخ را ترک بگویم. گفت در این چند ماه گذشته تحریکات و حملات ارتشیان به سفارت کوبا را همچون حمله‌نی به شخص خود حس کرده است. گفت ممکن است هم‌زمان کوبانی باز هم آماج تحریک و توطئه قرار گیرند و مجبور به درگیری شوند. و به این دلیل من لحظه‌نی نباید آن‌ها را تنها بگذارم.

ما را تا در خروجی خیابان مورانده همراهی کرد. در آن‌جا فرمان آتش‌بس موقت صادر کرد و دستور داد یک جیب ارتشی حاضر شود تا زنان بتوانند بدون درگیری از مهلکه خارج شوند. دقیقی پیش از آن اخطار کرده بود که ممکن است برای واداشتن او به تسلیم، ما را به گروگان بگیرند، و اکنون برای آگاهی ما می‌گفت که اگر چنان شود نیز، باز لحظه‌نی تردید به خود راه نخواهد داد. چرا که همین پیشامد خود برای مردم شیلی و جهان گواه آشکار دیگری خواهد بود تا با چشمان خود ببینند که خیانت و ننگ فاشیسم تا به کجاها می‌تواند کشیده شود، و برای شخص او دلیل دیگری خواهد بود که در نبرد با آن پلیدان به هیچ روی درنگ روا ندارد.

بدین سان، ما با او لحظاتی پیش از آغاز بمباران کاخ وداع کردیم، در حالی که او خود با گروه کوچکی از انقلابیون ساز نبرد کرده بود. در این گروه کوچک زنانی هم بودند که در کاخ پنهان شده بودند تا با مردان همسنگر شوند.

تصویری که من از پدرم، از رئیس جمهوریم، در خاطر دارم چنین است، و همین تصویر است که دوست می‌دارم از او در قلب و ذهن یک یک شما به جای گذارم.

اکنون می‌خواهم پیام او را به شما مردم کوبا برسانم. این پیام را پدرم در گرماگرم نبرد لاموندا برای شما فرستاده است. او گفت: «به فیدل بگو که من وظیفه‌ام را به پایان خواهم برد. بگو باید بهترین و متحدترین رهبری سیاسی برای مردم شیلی به وجود آید.» - گفت: «امروز نخستین روز نهضت مقاومتی دیرپاست، و در این کار بر کوبا و تمامی انقلابیون جهان است که ما را یاری دهند.»

و ما، امروز، می‌توانیم به پیام رئیس جمهوری‌مان پاسخ دهیم: مردم
تسلیم نخواهند شد! مردم پرچم انقلاب را فرو نخواهند گذاشت! نبرد
مرگ و زندگی با فاشیسم آغاز شده است؛ و این نبرد با چنگ و دندان،
تنها روزی پایان خواهد یافت که وطن‌مان، شیلی، آزاد، مستقل و
سوسیالیستی باشد، یعنی درست بدان گونه که تو، پدر، وطن را
می‌خواستی و جانت را به‌راهش ایثار کردی.
رئیس جمهور هم‌رزم، ما پیروز می‌شویم!

ترجمه احمد کریمی حکاک



از خاطرات يك جامعه‌شناس

حکومت مستعجل «اتحاد مردمی» شیلی به ریاست سالوادور آلنده برای برخی از جناح‌های مترقی جهان يك تجربه مهم بود، و از نظر بسیاری دیگر يك آزمایش بیهوده در قلمرو آزموده‌ها. هر چه بود، این تجربه و آزمایش تاریخی، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ با یورش نظامیان شیلی به خاک و خون کشیده شد و با مرگ آلنده پایان یافت.

«درام» آلنده، به يك معنا، درام سرنوشت بود، سرنوشت نه تنها شیلی بلکه همه نیروهای درگیر در آمریکای لاتین و بازتابی از سرنوشت کلی «بودن» و «شدن» در همه جهان. هر چند رویدادها در «جهان سوم» یعنی در داخل کشوری در حال توسعه می‌گذشت اما بُعدی جهانی داشت چرا که علاوه بر درگیر شدن جبهه‌های داخلی شیلی، سایه یا حتی حضور واقعی نیروهای



از خاطرات يك جامعه‌شناس

حکومت مستعجل «اتحاد مردمی» شیلی به ریاست سالوادور آلنده برای برخی از جناح‌های منرفی جهان يك تجربه مهم بود و از نظر بسیاری دیگر يك آزمایش پیورده در قلمرو آزموده‌ها. هر چه بود، این تجربه و آزمایش تاریخی، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ با پورش نظامیان شیلی به خاک و خون کشیده شد و با مرگ آلنده پایان یافت.

«درامه آلنده، به يك معنا، درام سرنوشت بود، سرنوشت نه تنها شیلی بلکه همه نیروهای درگیر در آمریکای لاتین و بازتابی از سرنوشت کلی «بودن» در «شدن» در همه جهان. هر چند رویدادها در «جهان سوم» یعنی در داخل کشوری در حال توسعه می‌گذشت اما بُعدی جهانی داشت چرا که علاوه بر درگیر شدن جبهه‌های داخلی شیلی، سایه یا حتی حضور واقعی نیروهای

مشخص در سطح جهانی نیز در سراسر این «درام» تاریخی محسوس و قابل لمس بود.

سقوط آئنده، بی‌شک رویدادی ناگهانی نبود، نقطه ختمی بود بر نخاص مداوم و انقطاع ناپذیر دو جبهه که تقریباً سراسر دوران آئنده را در بر می‌گرفت. اگر در گرماگرم رویدادها تداوم و ارتباط منطقی حوادث تحت تأثیر اهمیت روزمره وقایع نادیده گرفته می‌شد اکنون که رویدادها و بازیگران آنها به تاریخ سپرده شده‌اند بازسازی و تحلیل مجددشان راهگشای اذهان جستجوگر است و می‌تواند خطوط پیوسته وقایع را از آغاز تا به انجام بهتر نشان دهد.

یکی از زنده‌ترین گزارش‌های تحلیلی درباره رویدادهای شیلی کتابی است تحت عنوان «زندگی و مرگ حکومت مردمی در شیلی» از آلن تورن، جامعه‌شناس معاصر فرانسوی. تورن که استاد دانشگاه نانتر و مدیر تحقیق در «مدرسه عملی مطالعات عالی» پاریس است چند سالی است که «مرکز مطالعه درباره جنبش‌های اجتماعی» را در پاریس اداره می‌کند. وی حدود پنجاه سال دارد و از جامعه‌شناسانی است که کار خود را در زمینه مسائل جامعه‌شناسی کار و صنعت شروع کرده آن‌گاه به سرعت به سوی زمینه تازه‌تری که عبارت است از جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی روی آورده است. مهم‌ترین آثار او عبارتند از: «جامعه‌شناسی کنش» «خودآگاهی کارگری»، «جامعه مابعد صنعتی»، «جنبش ماه مه و کمونیزم ناکجا آبادی» و بالاخره کتاب مهم اخیر او یعنی «تولید جامعه» که به عقیده بسیاری از متخصصان، از جمله مهم‌ترین آثار جامعه‌شناسی فرانسوی در سال‌های اخیر است و اقدام برجسته‌ای است در زمینه تشکیل و تدوین تئوری جامعه‌شناختی.

کتاب «زندگی و مرگ حکومت مردمی در شیلی» از آخرین آثار تورن است. این کتاب که با عنوان فرعی «یادداشت‌های روزانه جامعه‌شناختی» منتشر گردیده حاصل تفکرات و مشاهدات عینی مولف است در طی سه ماه آخر حکومت آئنده. مولف که همسرش اهل شیلی است در طول حکومت آئنده بارها به کشور شیلی مسافرت کرده و همراه با محققان آن کشور تحقیقاتی را در آن‌جا انجام داده است. تورن در آخرین اقامت خود در شیلی از نزدیک شاهد عینی ماجراهایی بوده که به سقوط آئنده منجر شد، و نزدیک شدن توفان، درگیری حوادث و رویدادها و «برگشتن ورق» را به چشم خود

دیده است: ورود نظامیان به حکومت آئنده در هشتم اوت ۱۹۷۳ به دنبال اعتصاب معدنچیان و شورش هنگ زرهی به فرماندهی ژنرال «سوپر» (Souper) که با دخالت شخصی ژنرال پراتز (Prats) سرکوب گردید، آخرین زورآزمایی‌های آئنده در گرماگرم درگیری نیروهای چپ (Mir p.s. p.c.) و راست، کودتای نظامیان در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، مرگ آئنده (۱۲ سپتامبر)، مرگ پابلونرودا (۲۴ سپتامبر) و سرکوبی‌های خونین در شیلی از نقطه‌های مهم و مرکزی حوادثی هستند که مولف کتاب نوالی آن‌ها را روز به روز در یادداشت‌های خویش بازگو می‌کند. مطالعه کتاب تورن، که در مشاهده و تحلیل جریان‌های روز، و جنبش‌های مردمی سابقه درخشانی دارد، بسیار مفید و آموزنده است. برای آن که نمونه‌هایی از کتاب ارائه شود در زیر به ترجمه قسمت‌های مربوط به آخرین روز حکومت آئنده و وقوع کودتا می‌پردازیم.

۱۱ سپتامبر: ساعت ۸/۳۰

کودتا. پینوشه (pinochet)، مرینو (Merino)، لی (Leigh)، ماندوزا (Mendoza)، رؤسای ارتش‌های سه گانه و ژاندارمری، قیام کرده‌اند، با یک اعلامیه برطمطراق: برای مقابله با بحران، با ناتوانی حکومت، با تشکیل گروه‌های مسلح و خطر جنگ داخلی، ارتش قدرت را در دست می‌گیرد، از موجی دیگر صدای آرام آئنده را می‌شنوم که از مونه‌دا (Moneda) سخن می‌گوید. این رادیو (که ایستگاه سوسیالیست است) کارگران را به کارخانه‌ها فرا می‌خواند و از سربازان دعوت می‌کند که به پا خیزند. حوادث سریع‌تر و خشن‌تر از آن چه پیش‌بینی می‌شد اتفاق می‌افتد. این دیگر حادثه ۲۹ ژوئن نیست. این دیگر تمامی ارتش است که در کودتا درگیر می‌شود و نه فقط یک هنگ. اما رادیوهای چپ هم چنان به سخن‌پراکنی مشغول‌اند. صدای حزب کمونیست را می‌شنوم که دستورالعمل‌های روز گذشته‌اش را (که من نشنیده‌ام) دوباره تکرار می‌کند: هر کس باید در دست خویش باشد، برق قطع نشده. اعلامیه چهار رئیس نظامی دائماً روی امواج رادیو تکرار می‌شود. آیا این کودتا است، جنگ داخلی است، انقلاب است؟ در این لحظه هر حادثه‌نی امکان‌پذیر است. ارتش به همه دستور می‌دهد که از خانه‌های خود خارج نشوند.

ساعت ۹/۲۰. صدای آئنده را از رادیو ماگالان (Magallanes) می‌شنوم:

این دیگر صدای از جان گذشتگی است و نه صدای انقلاب. آئنده امیربالیزم و ارتجاع را متهم می‌کند. او از کارگران می‌خواهد که مبارزه کنند. اما جان خود را از دست ندهند روی سخن آئنده با تاریخ است. او در این لحظه به توده‌های پشت سر خویش بدروم می‌گوید. او دیگر می‌داند که کارش ساخته است - لکن از خویشتن دست بردار نیست. آئنده در مونه‌دا باقی می‌ماند. رادیو ماگالان که يك فرستنده کمونیستی است از کارگران دعوت می‌کند که به سوی مرکز شهر بروند. شکی نیست که کارگران سرگرم اشغال کارخانه‌ها هستند. من اکنون صدای شکاری‌هائی را می‌شنوم، اما عاملان کودتا هنوز همه چیز را در دست نگرفته‌اند. ساعت ۹/۳۵ سندیکای مرکزی کارگران (GUT) دستور اشغال مراکز کار را صادر می‌کند. بخت پیروزی جبهه مردمی بسیار ضعیف است. اما يك - آل مطرح است: مقاومت در برابر کودتا، امکان مبارزه و مقابله چگونه خواهد بود؟

ارتش همه را به آرامش و ماندن در منازل دعوت می‌کند. من خارج می‌شوم و به سوی مرکز شهر می‌روم.

ساعت ۱۶. یادداشت‌هائی را که در ساعات گذشته در مرکز شهر، در حوالی دوپست متری مونه‌دا برداشته بودم، از سرمی‌گیرم. اقامتگاه من در ۳ کیلومتری کاخ ریاست جمهوری قرار دارد. از خیابان Vicuna Maekenna که چند انوبوس محلو از آدم از آن می‌گذرند بالا می‌روم. هر چه به Plaza Italia نزدیک‌تر می‌شود موج کارمندان و کارگرانی که ادارات مغازه‌ها و کارگاه‌های مرکز شهر را ترك می‌کنند پیش‌تر می‌شود. ساعت ۱۰/۱۰ است که به Alameda می‌رسم. خیابان متروک است اولین صداهای گلوله را می‌شنوم. چند دقیقه بعد، هنگامی که به حوالی ساختمان LINCTAD می‌رسم، صدای گلوله‌ها دیگر نزدیک‌تر می‌شود. چند لحظه روی زمین درکنار زنی که مریم مقدس را به هزار نام بدبازی می‌طلبید باقی می‌مانم، آن گاه راه خودم را از طریق کوچه Hareoleta، سپس از راه کوچه پاریس ادامه می‌دهم. در سر هر تقاطع به Alameda نزدیک می‌شوم. چند صدای تیر شنیده می‌شود. بندرت عبیری به چشم می‌خورد، یکی از آنها زخمی شده و به سمت دیگر خیابان برده می‌شود. تفنگدارانی را می‌بینم که تعدادشان چندان زیاد نیست، و شلیک نمی‌کنند. در این خیابان هیچ نشانی از حمله سربازان وجود ندارد. بدیکی از وزارتخانه‌ها که تا «مونه‌دا» و کوچه فاصل دارد می‌رسم. در را

به روی من باز می‌کنند و من به طبقه بالاتر، به دفتر وزیر می‌روم. در آن جا یکی از دوستان و يك كموتیست جوان را می‌بینم. ما تمام صبح را در آن جا می‌مانیم در حالی که با يك ترانزیستور به جریان حوادث گوش می‌دهیم و از پنجره‌های بزرگ عمارت به میدان آزادی که بناهای بلند آن کاخ مونه‌دا را می‌پوشانند می‌نگریم.

اعلامیه‌های نظامی پشت سر هم از رادیو خوانده می‌شود، اما باز هم برای يك لحظه کوتاه صدای رادیو ما گالان را می‌شنوم. ارتش اعلام می‌کند که بنادر بزرگ Valparaiso و Talcahuano به‌تصرف نیروی دریایی درآمده‌اند. اینك صدای گلوله‌ها فاصله‌دارتر است. با آئنده اتمام حجت شده که پیش از ساعت ۱۱ خود را تسلیم کند.

محلّه مرکزی شهر متروک است؛ در گوشه‌نی از آن يك گروه از عابران کنجکاو دیده می‌شوند؛ صداهای گلوله که به‌طور پراکنده از هر جهت بلند است مانع ازدهام جمعیت در کوچه‌هاست. کارمندان وزارتخانه به‌زیرزمین پناه برده‌اند. من اینك در دفاتر خالی وزارتخانه پرسه می‌زنم. مرکز شهر خالی است. گروه نظامی کودتاچی دیگر اعلامیه‌های آوام‌گتنده صادر می‌کنند: حقوق و امتیازاتی که کارگران کسب کرده‌اند محترم شمرده خواهد شد؛ ارتش فقط می‌خواهد وحدت ملی را که بر اثر نبرد طبقات و حکومت مارکسیستی نهیدید می‌شد بار دیگر احیاء کند. يك ربع بعد، اولین بخشنامه قانونی دولت جدید صادر می‌شود: اعلام حکومت نظامی و ممنوعیت حمل اسلحه. ظاهراً موعد پایان اتمام حجت تمدید شده است. صدای گلوله‌ها فقط از مرکز شهر نیست بلکه از جنوب و مشرق هم شنیده می‌شود. با يك مکالمه تلفنی می‌فهمم که آتش گلوله‌ها در اطراف دانشگاه کاتولیک و پیرامون Cerro Santa Lueiu نسبتاً شدید است.

ظهر: ناگهان هیاهو برپا می‌شود. هواپیماها در ارتفاع کم پرواز می‌کنند؛ اینك در حال بمباران کردن مرکز شهر هستند و درست بر فراز سر من اوج می‌گیرند. عمارتی که ما در آن هستیم به‌لرزه درمی‌آید. نانك‌ها که می‌بایست آن سوی کاخ ریاست جمهوری در میدان کونسیتیتوسیون، باشند، اینك توب‌های خود را آتش می‌کنند. لحظه‌نی بعد، اعلام می‌شود که از آئنده نقاضا شده است خود را تسلیم کنند، ولی او این درخواست را رد کرده است. يك ربع بعد از ظهر، ابری سیاه از مونه‌دا، از جایی که نسبت به من از همه دورتر



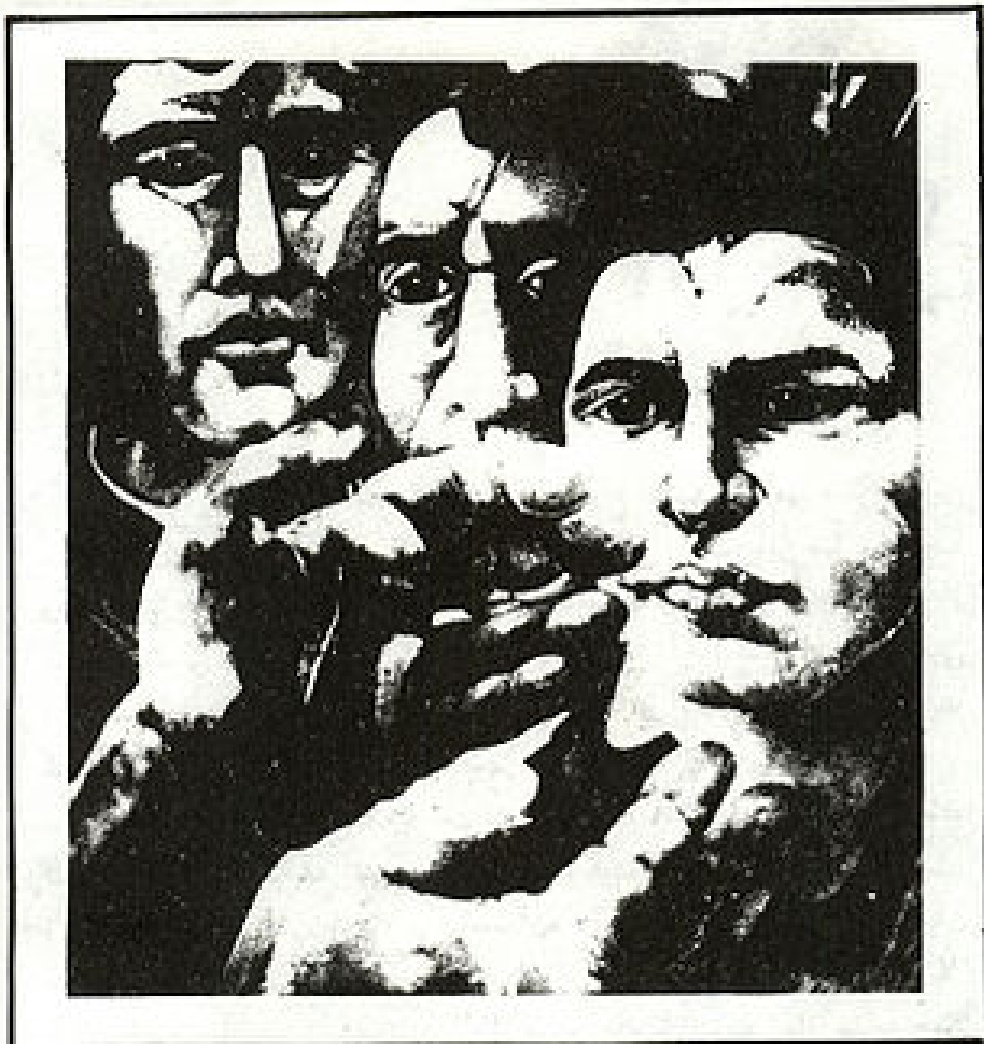
است. برمی خیزد. چه کسی در آن جا می جنگد؟ من هنوز حمله نمی از سربازان مشاهده نکرده ام. زره پوش ها و سربازان گویا از طریق خیابان Buins آمده و کاخ را محاصره کرده اند. مستحفظان آئنده از تفنگداران تشکیل می شد - آیا ایشان از وی دفاع خواهند کرد؟ و چه کاری از دست پاسداران شخصی او ساخته است؟ اعلامیه جدیدی می گوید که هر نوع کوشش برای مقاومت در هم شکسته خواهد شد. در ساعت ۱۲/۵ به من اطلاع داده می شود که خانه رئیس جمهور، در شرق شهر، در کوچه توماس مور، بمباران شده. و ارتش این خبر را ده دقیقه بعد تأیید می کند. پیش از ساعت ۱۳، تیراندازی از سر گرفته می شود و شدیدتر می گردد. در اطراف عمارتی که من در آن هستم، گلوله ها گونی از هر سو می آیند. دیگر با مسلسل و توپ به مونه‌دا حمله می شود. اعلامیه جدیدی بر از تحییب و نهید خطاب به کارگران صادر می شود. در اعلامیه مخصوصاً به کارگران کارخانه های مصادره شده تأکید شده است که هر نوع خرابکاری شدیداً مجازات خواهد شد. شدت تیراندازی ها خیلی زیاد است.



از ساعت ۱۵ رفت و آمد در خیابان‌ها ممنوع است. ما کمی بیش از این ساعت وزارتخانه را ترك می‌کنیم. کوچه‌ها خالی است؛ این‌جا و آن‌جا رگبارهایی خالی می‌شود. ماشین‌ی پیدا می‌کنیم. يك تفنگدار در بیج یکی از گذرها ماشین‌ی را بازرسی می‌کند و منطقه ممنوع را به‌ما نشان می‌دهد. حتی در محله‌های دورتر از مرکز شهر نیز، که صداهای انفجار خفنی از آن‌ها شنیده می‌شود، کوچه‌ها خالی‌اند، شهر تصرف شده است.

ساعت ۱۴/۱۰، در اعلامیه جدیدی اطلاع داده می‌شود که آئنده آماده تسلیم است. و پنج دقیقه آتش‌بس درخواست کرده که بدوی داده نشده است. زیرا تك‌تیراندازان هنوز از بالای ساختمان‌های میدان کنستیتوسیون به نظامیان حمله می‌کنند. تلویزیون را باز می‌کنم. کانال ۹ دیگر وجود ندارد. کانال ۷، کانال ملی، خاموش است. تنها کانال موجود که با قدرت تمام برنامه‌بخش می‌کند، کانال ۱۳ است که مال دانشگاه کاتولیک، دژ مستحکم مخالفان، است. گویندگان تلویزیون با لبخند اعلام می‌دارند که برنامه‌هایشان به‌شکل عادی ادامه خواهد یافت. فقط گاه‌گاه مابین «وارثه‌ها اعلامیه‌های نظامی خوانده خواهد شد... به‌رادیو گوش می‌دهم. رادیو در ساعت ۱۴/۳۰ اعلام می‌کند که «موت‌دا» تسلیم شده و کارمندان عالی‌رتبه دستگیر شده‌اند. سرکوب بیدرنگ آغاز شده است عجب‌التأ اسم پنجاه نفر از شخصیت‌ها را چندین بار اعلام کرده‌اند؛ این اشخاص باید بیدرنگ خود را به‌مقامات نظامی معرفی کنند...

نظامیان از مردم می‌خواهند شهر را به‌تشانه بیروزی و نجات کشور آذین ببندند. بیوه‌زنی که در خانه روبه‌روی من سکونت دارد پنجره‌اش را باز می‌کند و برچمی از آن می‌آویزد. ارتش از جوانان و خانواده‌هایشان



می‌خواهد که دیگر در شهر تظاهرات نکنند. هر نوع پرداخت پول در بانک‌ها متوقف اعلام شده است.

دیگر نمی‌توانیم خارج شویم. همه جابجایی‌های آمرا نه نیروهای مسلح به‌گوش می‌رسید. نیراندازی‌ها کم‌تر شده. در یک چشم به‌هم زدن، کشور به‌دامان دیکتاتوری نظامی غلطیده است. در مرکز شهر نبردی انجام نشده؛ همه چیز، یا تقریباً همه چیز، در «مونه‌دا» اتفاق افتاده است. طرفداران و مخالفان کودتا، هر دو، تحت تأثیر حمله نیروی هوایی، آتش‌سوزی کاخ آئنده، و گم شدن رئیس جمهور، قرار گرفته‌اند.

در گرماگرم رژه‌های نظامی و سرودهای عامیانه، سخنرانی‌هایی درباره لزوم سازندگی ملی شنیده می‌شود.

از «مونه‌دا» و آئنده، از تصرف اماکن یا مقاومت‌های احتمالی، هیچ خبری

نیست. خیال می‌کنم الان روسای سیاسی در حال فرار باشند و دستگیری‌های بی‌دری صورت بگیرد، اما گمان نمی‌کنم هیچ نوع مبارزه‌نی مابین گروه‌های نظامی وفادار و شورشیان در بگیرد.

این اقدام نظامی به‌زبان قدرت سخن می‌گوید که هیچ نوع اشاره‌نی به نیروهای سیاسی معتدل در آن دیده نمی‌شود. لحن صحبت‌ها، لحن حزب ملی است نه حزب دموکرات مسیحی. همین باعث شگفتی است و نشان می‌دهد که کودتا کار چند نفر نظامی نیست بلکه کار تمامی ارتش است، زیرا دارودسته نظامی رهبری‌کننده کودتا، مرکب از چهار فرمانده کل قواست. خشونت موجود را از وسائل و شیوه‌های کودتا هم می‌توان دریافت: بمباردمان کاخ آئنده با هواپیماهای شکاری در وسط شهر، درهم شکستن فوری هر نوع مقاومت، در عوض، به‌تنظر نمی‌رسد که برنامه کودتا با همه جزئیات آن از قبل آماده شده باشد زیرا چندین ایستگاه فرستنده دست‌چپی ساعت‌ها به‌پخش برنامه‌های خود ادامه دادند. این کار، یک اقدام کاملاً نظامی است، که اظهارات سیاسی‌اش برای عمل به حکومت مارکسیستی است. امروزه، ظاهراً حق با بدبین‌ترین افراد است؛ خشونت پیروز شده، و تمامی نظام سیاسی شیلسی و ازگون گردیده است. همه چیز دست نظامی‌هاست. بحث بر سر این نیست که نظامیان به‌تیروهای دست‌راستی، که کاملاً در اقلیت‌اند، تکیه کنند. نظامیان باید به‌سیاست سرکوب شدید متوسل شوند با تمامی دستگاه سیاسی را در اختیار بگیرند.

امروز توقیف می‌کنند، می‌بندند و سانسور می‌کنند. این وضع ادامه خواهد یافت. دورنمای آشوب اقتصادی پیداست. برای چاره‌جویی این مشکلات، از راست معتدل، مانند چپ طرفدار آئنده، کاری ساخته نیست. حکومت نظامیان به‌احزاب توجه ندارد بلکه به‌سازمان‌های طبقاتی تکیه می‌کند. تنها این گونه سازمان‌ها هستند که با از سرگرفتن کار رژیم جدید را تأیید خواهند کرد و نشان خواهند داد که قادر به‌جلوگیری از فاجعه است. بعدها شاید آمریکائی‌ها مهربان‌تر بشوند. با سرکوبی شدید و دستگیری روسای اتحادیه‌های کارگری کارخانه‌ها، پاکسازی خواهد شد و خطر روی کار آمدن مجدد مخالفان نیز به‌تحکیم قدرت جدید کمک خواهد کرد. اما آیا ارتش در وضعی که هست خواهد توانست مسئولیت چنین سیاستی را تا مدت‌ها قبول کند؟ قاعدتاً باید کشمکش‌ها و مخالفت‌ها مابین دست‌راستی‌های طرفدار نظم و قانون، و

افراطیون ظاهر شود. اما عجالتاً شکی نیست که دور، دور سرکوبی است. بهزودی خواهیم دانست که آیا این سرکوب نظامی به استقرار حکومتی که طرفدار نوعی توسعه ملی باشد و شرائط لازم برای قدرت، یک بورژوازی جدید را فراهم کند و هر نوع آزادی را از بین ببرد، منجر خواهد شد یا به دنبال خشونت عمل نظامی، نوعی حالت تردید و بی‌تصمیمی سیاسی حکمفرما خواهد گردید.

آن چه مسلم است این است که تمامی نظام سیاسی شبلی، و نه فقط اتحاد مردمی آینده، داغان شده است. بازی سیاسی به بحران و اقدام نظامی برخورد کرده و درهم شکسته است.

دقایقی از ساعت ۶ گذشته است. خروج از منزل و رفتن و آمد در خیابان‌ها قدغن است. چند لحظه پیش، در خیابان متروک، یک جیب نظامی کشیک می‌داد که سربازان آن لوله‌های تفنگ‌هایشانرا به هر سو نشانه گرفته بودند. از طرف‌های جنوب، که محل کارخانه‌هاست، صدای شلیک گلوله می‌آمد.

هنوز از سرنوشت آینده خبری نیست.

دیگر می‌توانم این دفتر خاطرات را ببندم. حکومت مردمی در شبلی از دست رفته است. راه شبلی (و نیز راه سیاسی دموکرات‌های مسیحی) قطع شده و اینک رژیم بر سر کار می‌آید که در برابر تمامی نیروهای کشور تنه‌است: در برابر سندیکاها و احزاب، در برابر یک بحران اقتصادی شدید. بهزودی شاهد از سر گرفته شدن و سازمان یافتن مقاومت‌ها خواهیم بود.

من همیشه گفته‌ام که راه شبلی، بیانگر یک تلقی مرامی نیست بلکه الزاماً بیان‌کننده وضع خاص شبلی است؛ یا سرکوب شدید، شدیدتر از آن چه در برزیل هست، و چیزی جز فاشیسم نیست؛ یا بحران داخلی و از هم پاشیده شدن همه چیز. ما اینک در مرحله شق اول قضیه‌ایم. در نتیجه بعید نیست که مقاومت مردم در برابر تغییر کودتا به رژیم فاشیستی، شکل بگیرد. برای برپا داشتن سنگری که جلوی هیولا را بگیرد چقدر گشته لازم است؟

شبلی در دست قدرتی وحشی است که هدف دیگری جز ضدانقلاب ندارد. برای ملتی که به سطح بالائی از آگاهی طبقاتی و مشارکت سیاسی دست یافته است اینک زمان خشونت‌ها و فداکاری‌ها فرا رسیده است.

اما، فراتر از این انقطاع سیاسی، باید هدف عملیات را پیدا کرد: ایجاد

طبقه حاکمی که در عین حال محمل دولت و بیگانه باشد، تراکم سرمایه را تشدید کند، و جنبش‌های مردمی را بکوبد. شکل سیاسی این دگرگونی را امروزه نمی‌توان تصور کرد. فقط می‌توان اندیشید که سازمان‌های طبقاتی نیز از قربانیان اقتصادی این نوع سرمایه‌داری دولتی مقتدر خواهند بود.

رویداد امروز نشانه یک گسیختگی بنیادی است. من فکر می‌کنم که شیلی از قلمرو کشورهای کم‌رشد، که طبقه حاکم آن‌ها خصوصاً طبقه‌نی مصرف‌کننده است، و دولت عامل توزیع مجدد (ثروت و کالا) و طبقات مردمی‌اش گوناگون، خارج می‌شود.

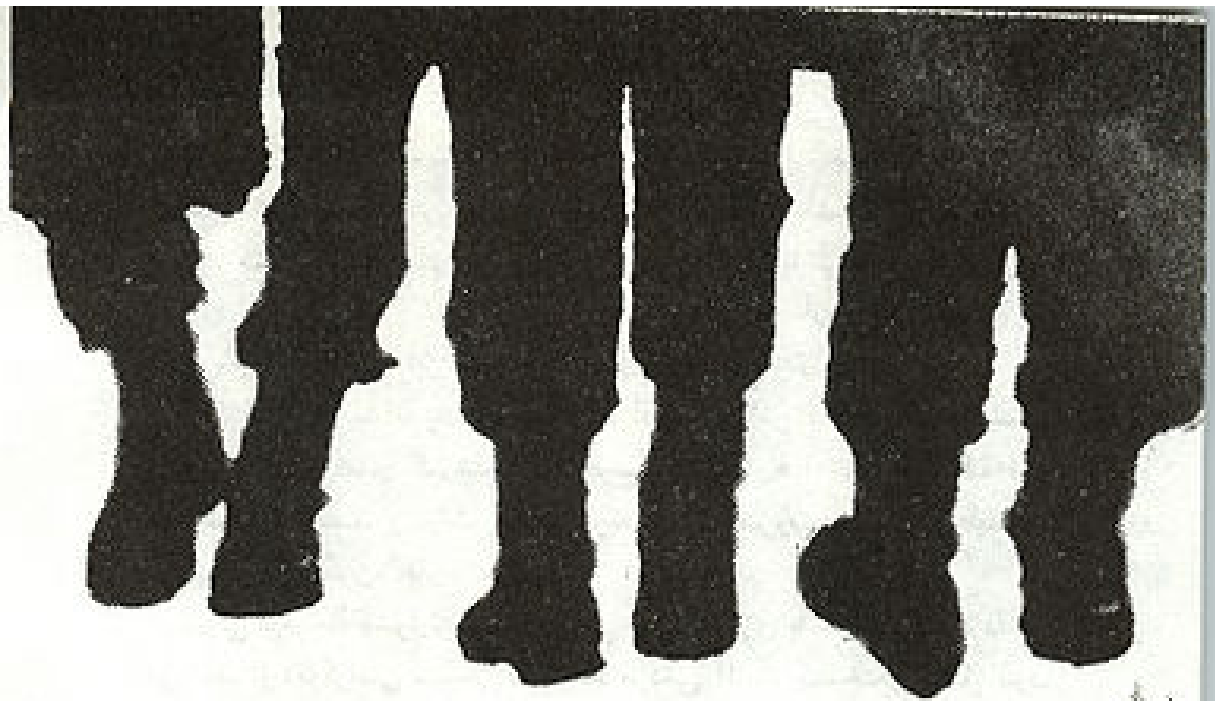
شیلی در مرحله دشوارتر توسعه صنعتی، سرمایه‌داری یا سوسیالیستی، داخل می‌شود. از دموکراسی مسیحی تا اتحاد مردمی آئنده، گسیختگی کامل نبود. هنوز در مرحله توزیع مجدد قرار داشتیم. اینک در مرحله تراکم، سرکوب، و تولید داخل شده‌ایم. آری، راه شیلی بریده شده است. یکی از مبارزان اتحاد مردمی با خشم و تلخکامی به من می‌گفت: «دیگر کسی نمی‌تواند با ما از راه پارلمانی به سوی سوسیالیسم سخن بگوید»

من باور ندارم که کنگ‌های دموکراسی مسیحی نیز بتواند در برابر این تجربه مقاومت کند. کارفرمایان، موسسه‌های تولیدی بیگانه، و دولتی سرکوبگر؛ این است طبقه حاکم جدید. مگر آن که حکومت نظامیان در برابر کوه مشکلات خرد شود و شیلی دیگر باره به سمت چپ بفلطد. اما عجالتاً چپ شکست خورده، رهبرانش که پلیس نظامی در تعقیب آن‌هاست، یا در زندان به سر می‌برند و یا کشته شده‌اند.

دوستی به من تلفن می‌کند: مرگ آئنده را در کاخ «مونه‌دا» از او می‌شنوم. نمی‌دانم نظامیان حادثه را چه گونه توجیه خواهند کرد.

آری، راه شیلی به پایانش رسیده است... و شیلی نخستین کشور آمریکای لاتین خواهد بود که در آن مبارزه‌نی مردمی در برابر رژیم ضدانقلاب درخواهد گرفت. آن چه امروز اتفاق افتاد هم کودتایی کاملاً نظامی است و هم سرنگونی تمامی جامعه سیاسی در شیلی. باور نکردنی است که کار به کودتا ختم شود؛ نظامیان موفق نخواهند شد مگر آن که رژیم تازه‌نی ایجاد کنند. اما چون آماده این کار نیستند و چون جنبش مردمی قوی است، پس همه امید را نباید از دست داد.

ساعت ۲۲. چهار عضو شورای نظامی دارند عملشان را توجیه می‌کنند.



تفنگدار را ببین که از ضرورت استقرار حکومت قانون حرف می‌زند. دریا سالار گیج و بیج است. هوانورد خشن‌تر، و گله‌دار تر است. پینوشه، فرمانده نیروی زمینی و رئیس شورای حاکم، از بدی‌های حکومت مارکسستی سخن می‌گوید و اعلام می‌دارد که حکومتی نظامی با معاونان غیرنظامی، تشکیل خواهد شد؛ پارلمان تعطیل می‌شود، دادگاه‌ها به‌کار خود ادامه خواهند داد، و رابطه سیاسی با کوبا قطع خواهد شد. می‌اندیشیم که اینان، چند ساعتی دیگر، به بقایای زبان جمهوری در شیلی نیاز دارند، ولی دیری نخواهد پایید که سرکوب و مبارزه جای همه چیز را خواهد گرفت.

ساعت ۲۲/۴۵. اعلامیه نظامی می‌گوید فردا رفت و آمد مطلقاً ممنوع است. نمی‌توان از منزل خارج شد. خرید و فروش تعطیل است، و ادارات و کارخانه‌ها نیز، این اقدامات برای نجات جان همشهریان از عملیات «گروه‌های از جان گذشته افراطی» است. پس هنوز مقاومت، در بخش‌های جنوبی و غربی شهر، ادامه دارد.

احزاب يك چیزند، و جنبش مردمی چیزی دیگر، حتی اگر بیوندهای موجود مابین آن‌ها ثابت و گوناگون باشد. فتح «مونه‌دا» چند ساعتی بیش طول نمی‌کشد. اما فتح کارخانه‌ها؟ فتح محله‌های فقیرنشین؟ بناچار باید به‌ارزش متوسل شد که ناگزیر است همه جا را بگیرد. مقاومت مردم شدید خواهد بود. فردا خونین‌تر از امروز است که در آن نه تنها رئیس دولت بلکه صدها تن از مبارزان انقلابی به خاک و خون خواهند غلطید. گرگ‌ها وارد شهر شده‌اند.

آخرین نطق آکنده

نطق بدرود پرزیدنت سالوادور آکنده، در روز کودتا، از
رادیو ماخایه‌نس (فرستنده کاخ لامونه‌دا - مقر ریاست
جمهوری - به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳):

هموطنان!

بی‌گمان این آخرین باری خواهد بود که من با شما سخن می‌گویم. نیروی
هوایی بر جهای فرستنده پورتالس و کورپوراسیون را بُعباران کرده است.
کلمات من آکنده از تلخی نیست اما سرشار از ناامیدی و غم است؛ این
کلماتی است که آنهایی را که سوگند دروغ خوردند اخلاقاً محکوم می‌کند:
سربازان شیلی را، سر فرماندهان افتخاری را، دریاسالار میرینو را که سر خود
فرماندهی نیروی دریایی را اشغال کرده، آقای پندوزا، ژنرال قسی القلم
فرومایه - کسی که همین دیروز وفاداری خود را نسبت به دولت اعلام کرد و
اکنون او نیز خود را به سمت ژنرال فرماندهی پلیس ویژه شیلی منصوب کرده
است.

در برابر چنین حقایقی، تنها می‌توانم يك چیز به کارگران بگویم: «من تسلیم
نخواهم شده»

در مواجهه با تصمیمی تاریخی، در این برزخ، به خاطر وفاداری به خلق

زندگی خود را فدا می‌کنم، و با اطمینان به شما می‌گویم که یقین دارم
دانه‌هایی که به دست ما در وجدانهای شریف هزاران هزار شیلیایی کاشته شده
است هیچگاه از میوه بارآوردن باز نخواهد ماند.

نظامی‌ها نیرومند هستند، آنها قادرند مردم را به اسارت خود درآورند اما
زودتر تکامل اجتماع را نه با جنایت مانع می‌توان شد نه با زور.
تاریخ در کنار ما است و مردمند که آن را می‌سازند.

کارگران میهن من!

می‌خواهم از شما به خاطر وفاداری و صداقتی که همواره نسبت به من نشان
داده‌اید سپاسگزاری کنم. سپاسگزاری به خاطر ایمان و اعتمادی که به مردمی
دادید که تنها مفسر آرزوهای بزرگ عدالت بود و در اظهاراتش احترام
به قانون اساسی و حکومت قانون را وجهه همت خویش قرار داد و به این تعهد
پیوسته وفادار ماند.

در این لحظات نهایی آخرین چیزی که می‌توانم به شما بگویم این است
که امیدوارم از این رویدادها بیاموزید: سرمایه خارجی و امپریالیسم همراه با
ارتجاع فضای مناسبی برای نیروهای مسلح فراهم آورده است تا به سنت‌های
مرسوم خود پشت کنند: سنت‌هایی که زترال شنايدر آموزش داده بود و
فرمانده آرابا بار دیگر آنها را تصریح و تأکید کرده بود. آنان هر دو قربانیان
همان شرایط هستند، قربانیان همان افرادی که اکنون پشت سرشان در انتظار
ایستاده‌اند تا قدرت خود را دوباره از طریق مداخلات بیگانه، برای ادامه
دفاع از امتیازات و منافع عظیم‌شان به دست آورند.

بیش از همه روی سختم با زن عبور سرزمین‌مان است. با زن دهقان که
به‌ما ایمان داشت، با زن کارگر که بیش از حد انتظار کار می‌کرد. به‌مادر که از
توجه عمیق ما به فرزندانش آگاه بود.

روی سختم با اهل حرفه‌های آزاد است که چون وطن پرستان رفتار
کردند: به آنها که تا چند روز پیش مبارزه را علیه شورشی که به وسیله اصناف
حرفه‌ای اداره می‌شد ادامه دادند. این فشر از اصناف به وجود آمد تا از
امتیازاتی که سیستم سرمایه‌داری که به شمار کوچکی از افراد بود، دفاع کند.

من با جوانان سخن می‌گویم، با آنها که سرود خواندند، با آنها که روح
مبارزه‌جوی خود را به‌ما ایثار کردند.

من با انسان شیلیایی سخن می‌گویم: با کارگر، با دهقان، با روشنفکر، با

آنان که شکنجه و آزار خواهند دید چرا که فاشیسم زمان درازی در وطن ما زیسته است؛ در اعمال تروریستی، انفجار پلها و قطع خطوط آهن و خرابکاری در لوله‌های نفت و گاز.

نظر به سکوت کسانی که موظف به اجرای... (این بخش از گفته‌های آئنده، به جهت غرض انفجارها شنیده نمی‌شد.) - تاریخ درباره آنان داوری خواهد کرد.

بدون تردید فرستنده ما خایه‌نوس محکوم به سکوت خواهد شد و طنین آرام صدای من به گوش شما نخواهد رسید؛ این اهمیتی ندارد. اما شما به چند نظر شنیدن صدای مرا دنبال خواهید کرد؛ من همیشه با شما خواهم بود؛ دست کم در شما خاطره انسانی موقر و شایسته را که به همیستگی کارگران وفادار بود برجای خواهم نهاد.

مردم باید از خود دفاع کنند اما نباید قربانی شوند. مردم نباید به خود اجازه دهند که در هم شکنند یا از میان برداشته شوند. مردم نباید به خود اجازه دهند که تحقیر شوند.

کارگران وطن!

من به شبلی و سرنوشت آن ايمان دارم. شبلیانی‌های دیگری خواهند آمد و بر این دقایق تیره و تلخ که خیانت در کار اعمال خویش است غلبه خواهند کرد. شما باید این را بدانید که دیر یا زود و خیلی زود خیابان‌های پهناور گشوده خواهند شد تا در آنها انسانهای آزاد برای ساختن يك جامعه بهتر رژه روند.

زنده باد شبلی!

زنده باد مردم!

زنده باد کارگران!

این آخرین حرف‌هایم است بی‌یقین ندا شدن من بیهوده نخواهد بود. من حنم دارم که این، دست کم درسی اخلاقی خواهد بود که خیانت، بُردلی و جنایت را محکوم خواهد کرد.

ترجمه: ف - فریاد.

۱. مقصود از سنت‌های مرسوم، عدم مداخله ارتش در سیاست است.

۲. زنرال اشتاینر فرمانده ارتش شبلی که در ۱۹۷۰ به دست عوامل ارتجاع به قتل رسید.

پابلونرودا:

آئنده

آخرين فصل از كتاب «پادبوه‌های نرودا»
آخرين نوشته شاعر چسد روز پيش از
خاموشيش.

وطن من پيش از هر کشور ديگری در زمانه ما مورد خيانت واقع شده است. از صحراهای نيترات، از معادن زيردريانی ذغال سنگ، از بلنديهای ترسناک که در آنها مس مدفون است و با کاری طاقت‌فرسا و فوق انسانی، با دست‌های مردم ما استخراج می‌شود جنبشی آزادی بخش با ابعادى شگفت‌انگيز سر برآورد. اين جنبش، مردی را با نام آئنده برای رياست جمهوري شیلی به‌ظهور رساند تا دست به اصلاحات و استقرار عدالتی بزند که نمی‌بايست به تأخير افتد، و از طريق آن، ثروت ملی ما را از چنگال بيگانگان برهاند.

به هر کجا که سفر می‌کرد، در کشورهایی بسیار دور دست، مردم به رئيس جمهور ما آفرين می‌گفتند و حکومت مردمی تحسین انگيز ما را می‌ستودند. هرگز در تاريخ سازمان ملل متحد، در نيويورک، ستایشی آن چنان که توسط نمایندگان سراسر جهان از رئيس جمهور شیلی به عمل می‌آمد سابقه نداشت. اینجا در شیلی، در بيان فوجی از مشکلات عظيم، جامعه‌نی به تمام معنی عادل و راست، متکی بر حق حاکمیت ما، غرور ملی ما و قهرمانی‌های بهترين فرزندان خلق ما قد برافراشت. در کنار ما، در کنار انقلاب شیلی، قانون اساسی بود و حکومت قانون، دموکراسی بود و امید.

در عوض، آنان، در کنار خویش هر آنچه می‌خواستند داشتند: لودگان و عروسکان، خیمه شب بازی، شمار بسیاری از دلک‌ها، آدمکشان حرفه‌نی با نیانچه‌ها و زنجیرها، راهبان قلابی و افراد فرودست تیره‌های مسلح، آنان همگی سوار بر چرخ فلک کینه حفرشان شدند، همگی حاضر براق برای دوهم شکستن و خرد کردن سر و روح همه کس به‌عزم پس گرفتن ملک عظیمی که بدان شبلی نام داده بودند آماده شدند.

شبلی تاریخی مدون و طولانی دارد با چند انقلاب و بسیاری دولت‌های باثبات. همه این دولت‌ها میانه رو و محافظه کار بوده‌اند. شمار بسیاری رئیس جمهوری کوچک و تنها دو رئیس جمهوری بزرگ: بالماسه‌دا و آئنده، شکست آنکه هر دو اززمینه‌نی واحد برخاستند: از طبقه مرفه که در اینجا خود را اشرافیت می‌نامد. این دو نیز چون مردانی معتقد به اصول، ساختن کشوری بزرگ را از جامعه‌نی که توسط الیگارش میانه‌رو و روبه‌فنا می‌رفت وجهه همت خود کردند آن هر دو تن به‌سوی راهی واحد که به‌مرگ منتهی می‌شد رانده شدند: بالماسه‌دا به‌خاطر اجتناب از تسلیم معادن غنی نیشرات به شرکت‌های خارجی مجبور به‌خودکشی شد، و آئنده به‌سبب ملی کردن ثروت زیرزمینی دیگر شبلی، یعنی پس، به‌قتل رسید. در هر دو وضعیت، الیگارش شبلی، انقلاب‌های خونینی را به‌جنبش درآورد. در هر دو وضعیت، ارتش، نقش سگ‌های شکاری را بازی کرد. در زمان بالماسه‌دا شرکت‌های انگلیسی و در دوره آئنده شرکت‌های آمریکای شمالی بودجه این اقدامات نظامی را تأمین کردند و به‌تحرک آن‌ها پرداختند. در هر دو وضعیت، خانه‌های هر دو رئیس جمهور به‌فرمان صادره از سوی آریستوکرات‌های برجسته و مشخص ما به‌تاراج برده شد! اطاق‌های بالماسه‌دا به‌وسیله تیرها خرد و ویران گردید و خانه آئنده به‌شکرانه ترقیات جهانی از‌هوا توسط قهرمانان نیروی هوایی‌مان بمباران شد.

با این همه این دو مرد با یکدیگر تفاوت بسیار داشتند. بالماسه‌دا خطیبی افسون‌کننده بود. طبیعت آمرانه و مقتدرش او را هرچه بیشتر به‌خود مُتکی می‌کرد. از مقاصد عالی تصمیم‌هایش مطمئن بود. در تمام مدت در محاصره دشمنان خود بود. برتری او بر اطرافیان آن چنان سترگ و تنهانی او آن قدر گسترده و پهناور بود که خود را با ته‌نشین شدن در وجود خویش به‌اثنها

رساند. مردمی که می‌بایست به یاریش بشتابند، از آن جهت که تشکل نداشتند نیرویی به حساب نمی‌آمدند. این رئیس جمهور محکوم آن شده بود که مانند يك تماشاچی رفتار کند. همچون آدمی که رؤیایی می‌بیند؛ اما رؤیای عظیمش همچنان رؤیا باقی ماند. پس از قتلش سوداگرانِ درنده خوی خارجی و نمایندگانِ حرامزاده پارلمانِ ما مالکیت منابع غنی نیترات را به دست آوردند؛ بدین ترتیب، بیگانگان به ثروت و امتیازات رسیدند و نمایندگانِ حرامزاده پارلمانِ ما به حق و حساب خود! يك بار دیگر سی سکه نقره مبادله شده بود و همه چیز به حالتِ خود برمی‌گشت. خونِ چند هزار تن از مردم شیلی به سرعت در عرصه‌های کارزار خُشکید. استثمار شده‌ترین کارگرانِ جهان، یعنی آنهایی که در نواحی شمالی شیلی جان می‌کنند، هرگز تولید مفادبر عظیم لیره استرلینگ برای لندن را متوقف نگذاشتند.

آلنده هرگز خطیبِ بزرگی نبود، و در هیئت يك سیاستمدار، هرگز حتی يك گام بدونِ رایزنی با مشاوران خود برنداشت. او ضدِ دیکتاتوری و پابندی اصول دموکراتیک بود، حتی در کوچکترین جزئیات سرزمینی که وارث آن شد دیگر سرزمینِ مردم بی‌تجربه زمانِ بالماسه‌دا نبود. او طبقه کارگر را بسیار قدرتمند یافت، طبقه کارگری که می‌دانست موضوع از چه قرار است. آلنده رهبری اجتماعی بود، اگرچه نه از سوی همه طبقات مردم. او محصولی از مبارزه آن طبقاتی بود که بر علیه پوسیدگی‌ها و فسادِ استثمارگرانِ خود می‌جنگیدند. این دریافتِ آلنده، در چنین زمان کوتاهی کار او را برتر از کار بالماسه‌دا می‌سازد و حتی فراتر می‌برد. این مهم‌ترین موفقیت در تاریخ شیلی است. ملی کردنِ پس، خود به تنهایی کاری غول‌آسا بود. همچنین به پایان رساندنِ انحصارات، اصلاحاتِ دورنگرانه ارضی و بسیاری موفقیت‌های عینی دیگر در دولتِ وی؛ دولتی که طبیعت آن اجتماعی بود.

کارها و اعمال آلنده، که ارزششان هیچ گاه برای ملت زدوده شدنِ نیست، دشمنانِ آزادی ما را خشمگین کرد. کتابتِ غم‌انگیز این بحران در بمبارانِ کاخ دولتی عیان گردید. این عمل، بورشِ صاعقه‌آسایِ نیروی هوایی نازی‌ها را بر علیه شهرهای بی‌دفاعِ خارجی - یعنی شهرهای اسپانیا، انگلیس، و روسیه در خاطر زنده می‌کند. اکنون همان جنایت بار دیگر در شیلی تکرار می‌شود؛ خلبانانِ شیلیایی کاخی را بمباران می‌کردند که قرن‌ها مرکز زندگی اجتماعی شهر بود.

من دارم این سطرهای شتابزده را تنها سه روز پس از وقوع حوادث ناگفتنی که باعث مرگ رفیق کبیرم پرزیدنت آئنده شد در دفترچه یادداشت‌هایم می‌نویسم. قتلش مسکوت نگاه داشته شد، به‌طور پنهانی دفن گردید و تنها به‌زنی بیوه‌اش اجازه داده شد تا این جسم فناپذیر را مشایعت کند. گزارش ویژه مهاجمان حاکی از آن است که آنان نشانه‌های آشکاری در بیکر بی‌جان او یافته‌اند که دال بر خودکشی اوست. گزارش‌های منتشر شده در خارج متفاوت است: بلافاصله پس از بمباران هوایی تانک‌ها وارد عمل شدند. انبوه تانک‌ها، قهرمانانه علیه مردی تنها جنگیدند: رئیس جمهوری شیلی، سالوادور آئنده، که در دفترکار خود با قلب بزرگش تنها بود در محاصره دود و شعله‌های آتش انتظارشان را می‌کشید.

آنها نتوانستند از چنین فرصت گرانبهائی چشم‌پوشی کنند. او می‌بایست به‌مسلسل بسته شود، چرا که هیچ‌گاه دفتر کارش را ترک نمی‌کرد. آن بیکر، مخفیانه در نقطه نامعلومی دفن شد. آن جسد را تنها یک زن ناگور مشایعت کرد؛ زنی که اندوه همه جهان را با خود حمل می‌کرد: اندوه همه جهان را؛ آن شکل بی‌جان شکوهمند را، سوراخ سوراخ و پاره پاره شدهٔ مسلسل‌های سربازان شیلی، سربازانی که بار دیگر به‌شیلی خیانت کرده بودند.

«در شیلی کتاب‌ها سوزانده نشده‌اند. در گزارش مطبوعات دروغ‌زن دربارهٔ برپایی آتشیهای عظیم از سوزاندن کتابها، ذکر نمی‌شود این عمل خرابکارانه در مورد کتابهای کدام یک از کتابخانه‌ها یا کدام یک از مجموعه‌های شخصی صورت گرفته است. نامی ذکر نمی‌شود، چون چنین حوادثی هرگز اتفاق نیفتاده است. در شیلی همه نوع کتاب‌های عقیدتی نشر می‌شود و مردم به هر نوع ادبیاتی دسترسی دارند، و این چیزی است که در بسیاری از کشورهای دیگر رخ نمی‌دهد. منظور همان کشورهایی است که سعی کرده‌اند به‌شیلی چنین افتراهایی بزنند.»
از گفته‌های شورای رهبری نظامی شیلی

ویکتور خارّا:

استادیوم شیلی

پنج هزارتن از ما در اینجائیم
در این بخش کوچک شهر
پنج هزار تنیم ما.
نمی‌دانم در تمامی شهرها
و در سراسر کشور شمارمان چند است.
تنها در اینجا، اما
ده هزار دست است که بفر می‌افشاند
و کارخانه‌ها را بکار می‌اندازد.
چه منظومه‌نی از بشر
دستخوش گرسنگی، سرما، دهشت و رنج
فشارهای روانی، هراس و جنون!
شش تن از ما گم شدند
در بهته فضای پرستاره.
یکی مُرد، دیگری را چنان زدند که من هیچ گاه گمان نمی‌کردم
که انسانی را بدان گونه توان زد.

چهار تن دیگر عزم آن کردند که بهراس خود پایان دهند
یکی در بساط هیچ جست
دیگری سر به دیوار کوفت...
اما همه با نگاه مات مرگ
و دهشتی که چهره فاشیسم در تو می آفریند!
آنها برنامه شان را دقیق و مو به مو اجرا کردند.
هیچ چیز نزد ایشان حرمتی ندارد
خون با مدال برابر است
و آدمکشی، قهرمانی است.
خدایا، آیا این است جهانی که تو آفریده‌ای؟
هفت روز کار کارستان تو، به خاطر چیزی این چنین؟

در میان این چهار دیواره تنها شماره‌ئی موجود است
که افزون نمی‌شود.

و آهسته هر دم آرزوی مرگش فزونی می‌گیرد.
لیکن به ناگاه وجدانم بیدار می‌شود.
و این جزر را می‌بینم، بی‌تپیدن دل،
تنها با نبض ماشین‌ها

و ارتشیان که چهره‌های شوخ و سنگ‌شان را
به قابله‌های خود نشان می‌دهند.
بگذار مکزیک، کوبا و جهان
در برابر این تبه‌کاری فریاد برکشند!
ما، ده هزار دستیم
که هیچ چیز نمی‌توانیم ساخت.
چند تنیم ما در سراسر این دیار؟

خون رفیق همروزم و رئیس جمهوری‌مان
با نیروئی بیش از بمب‌ها و تیربارها منفجر خواهد شد.
و آن گاه، مشت ما فرود خواهد آمد نیز.

چه دشوار است سرودی سرکردن
آن گاه که وحشت را آواز می‌کنیم.
وحشت آن که من زنده‌ام.
وحشت آن که می‌میرم من.
خود را در انبوه این همه دیدن
و در میان این لحظه‌های بی‌شمار ابدیت
که در آن سبکوت و فریاد هست
لحظه پایان آواز من است.
آن چه می‌بینم هرگز ندیده‌ام
آن چه احساس کرده‌ام و آن چه احساس می‌کنم
آن لحظه را به دنیا خواهد آورد...